

فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت  
دانشگاه شهید بهشتی، بهار ۹۸

Research Journal of Islamic Philosophy and  
Theology of Shahid Beheshti University  
کد مقاله: ۲۵۶۲۷

### حکمت صدرایی و جنسیت انسانی:

### تحلیلی بر پایه برخی مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی

علیرضا حسن پور\*  
مجید ضیایی قهنویه\*\*  
مهناز مظفری فر\*\*\*

### چکیده

هدف این مقاله بررسی مسئله جنسیت بر اساس هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی ملاصدرا است. با اینکه ملاصدرا به طور مستقیم به مسئله جنسیت نپرداخته است، ولی با بررسی برخی مؤلفه‌های هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی او می‌توان بر برخی از لایه‌های پنهان اندیشه این حکیم در این زمینه پرتو افکند. انسان همانند دیگر موجودات سیر جوهری دارد و از نازل‌ترین مرتبه تا به فعلیت تام قوا ادامه پیدا می‌کند. در این تبدیل و تبدیل جوهری زنانگی و مردانگی متصور نیست. بر مبنای انسان‌شناختی جنسیت در هویت و حقیقت انسان سهمی نداشته و این ویژگی‌ها و تمایزات اموری عارضی است. در بخش معرفت‌شناختی به عقیده ملاصدرا انسان‌ها از نظر برخورداری از معرفت در یک مرتبه نیستند بلکه هر کسی از درجه‌ای از شناخت برخوردار است. اما تفاوت درجات معرفت را به تفاوت در مرتبه وجودی اشخاص بر می‌گرداند نه جنسیت آنها. در واقع زنانگی و مردانگی از ویژگی‌های نفس نباتی و بدن است، همان‌گونه که نباتات و حیوانات نیز چنین اوصافی دارند.

کلیدواژه‌ها: ملاصدرا، جنسیت، زنانگی، مردانگی، نفس انسانی.

### بیان مسئله

بررسی مسئله جنسیت در حکمت صدرایی می‌تواند بر برخی از لایه‌های پنهان اندیشه این

a.hasanpour@ilam.ac.ir  
m.ziaei@ilam.ac.ir  
mozafari2277@yahoo.com

\* عضو هیئت علمی گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه ایلام (نویسنده مسئول)

\*\* عضو هیئت علمی دانشگاه ایلام

\*\*\* دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه ایلام

تاریخ دریافت: ۹۷/۸/۵ تاریخ پذیرش: ۹۸/۲/۲۸

حکیم پرتو افکند. فیلسوفان مسلمان در تاریخ فکر فلسفی کمتر به مسئله جنسیت، تأثیر آن در نحوه شناخت و سایر مباحث مطرح در گفتمان فمینیستی معاصر پرداخته‌اند که به طور طبیعی به خاستگاه متفاوت زمانی، مکانی و فرهنگی طرح این گونه مسائل بازمی‌گردد. مبانی و پیش‌فرض‌های متنوع این فیلسوفان دانسته یا نادانسته بر موضع‌گیری آنها در مورد «جنسیت» مؤثر بوده است و بر این اساس، با اینکه جنسیت به طور مستقیم و گسترده در متون این دسته از فیلسوفان و از جمله ملاصدرا مطرح نشده ولی با جستجو در مبانی ایشان می‌توان به نظراتشان دست پیدا کرد. در این جستار می‌کوشیم بر اساس مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت-شناختی ملاصدرا به بررسی مسئله جنسیت انسانی پردازیم. عبارت «جنسیت انسانی» در عنوان مقاله مشعر بر این است که جنسیت مقوله‌ای نیست که تنها به انسان اختصاص یافته باشد بلکه گیاه و حیوان را هم شامل می‌شود و در این جستار دامنه بحث محدود به انسان خواهد شد.

تأمل در مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی جنسیت در نظرگاه حکمت صدرایی می‌تواند تصویر روشن‌تری از دیدگاه ملاصدرا در مورد زنانگی و مردانگی ارائه دهد و موجب رفع برخی از اختلافات و شبهات شود. علاوه بر این زمینه و مقدمه‌ای می‌شود برای دیگر مسائل فلسفی نظیر آراء وی در حوزه اخلاق، آراء او در باب علم و شناخت، معرفت نفس، معاد و حشر.

#### ۱. معنی‌شناسی جنسیت

با اینکه در گذشته مسئله «جنسیت» غالباً مسئله‌ای جامعه‌شناختی تلقی شده، اما با گذشت زمان اندیشمندان حوزه‌های مختلف از قبیل روان‌شناسی، فلسفه، زیست‌شناسی، و پزشکی به تحقیق بر عملکردهای حقیقی مسئله جنسیت پرداختند. تا جایی که بررسی کردیم مفهوم جنسیت در اکثر منابع غالباً بر مسائل زنان تأکید می‌کند و محور بحث را در بررسی چگونگی نگرش به زنان در متن روابط میان زنان و مردان می‌جوید (باستانی، ص ۴۴).

در واقع زنان و مردان، با یکدیگر متفاوت‌اند. این تفاوت تنها عوامل زیست‌شناختی را شامل نمی‌شود، بلکه این عدم مشابهت، بر ساخت‌هایی در متن و بطن جامعه و فرهنگی است که فرد در آن می‌بالد. اگر جنس هر فرد، امری بیولوژیک تلقی شود، اما جنسیتش امری اجتماعی و بیرونی است که توسط الگوهای رفتاری تعیین، و هویت جنسیتی هر فرد تحت تأثیر کلیشه‌های جنسیتی جامعه نقش می‌پذیرد (همان، ص ۴۵). در حکمت صدرایی و از منظر فلسفی و

طبیعی می‌توان جنسیت را به عملکرد نفس در بُعد نباتی تعریف کرد چرا که وی جنسیت را به بُعد نباتی وجود انسان (قوه مؤلده) بر می‌گرداند که وظیفه بقای نوع را به عهده دارد (ملاصدرا، اسفار، ج ۸، ص ۸۰-۷۸). این قوه همیشه در دو جنس نر و ماده به صورت متمایز قرار دارد و به جسم و اعضای ویژه‌ای که در زن و مرد متفاوت است، تشخیص می‌یابد. در واقع، زنانگی و مردانگی مربوط به این قوه است.

## ۲. نقش مبانی هستی‌شناختی در مسئله «جنسیت»

بر اساس فلسفه اصالت وجودی ملاصدرا وجود حقیقت واحد مقول به تشکیک است و موجودات به لحاظ شدت و ضعف وجودی دارای مراتب و کمال و نقص هستند. اما بر اساس نظریه شدت و ضعف وجودی انسان و نظریات ارائه شده از سوی این حکیم آیا می‌توان نتیجه گرفت که مرتبه وجودی جنس زن ضعیف‌تر/ پایین‌تر از جنس مرد است؟ ملاصدرا بر آن است که انسان حقیقتی یگانه دارد. حقیقت یگانه انسان، وجود است نه ماهیت. وحدت تشکیکی وجود که شامل اختلاف تشکیکی موجودات است، تفاوت ذاتی موجودات را انکار می‌کند. بنابراین، به نظر می‌رسد تفاوت‌های جنسیتی در اینجا اعتباری نداشته باشند و تفاوت انسان‌ها (چه مرد و چه زن) به امتیاز مرتبه‌های وجود آنها بر می‌گردد. وجود از نظر ملاصدرا مراتب گوناگون دارد و تحول مراتب وجود به یکدیگر امکان‌پذیر است و میان مراتب آن، تفاوت ذاتی برقرار نیست بلکه اختلاف بین موجودات را اختلاف تشکیکی می‌داند و بین موجودات تفاوت ذاتی قائل نمی‌شود (برای آگاهی بیشتر رک: همان، ج ۱، ص ۴۴۰-۴۲۷). با وجود این، ممکن است در نگاهی عمیق‌تر نتایج حاصل از اصالت وجود از جمله حرکت جوهری مسئله حدوث جسمانی نفس را دستخوش توضیح و تبیینی متفاوت کند که به آن خواهیم پرداخت.

یکی دیگر از مبانی مؤثر در نظریه هستی‌شناسی ملاصدرا رابطه جوهر و عرض است. با توجه به مسئله رابطه جوهر و عرض که رابطه عینیت خارجی است و اینکه اختلاف اعراض نشانه اختلاف جواهر است و توجه به مسئله حرکت جوهری و شمول آن نسبت به نفس انسان و اینکه انسان جنسی است که تحت آن انواع قرار دارند، آیا می‌توان گفت زن و مرد دو نوع از انسان هستند، یعنی انسان جنس است و زنانگی و مردانگی دو نوع هستند و در نتیجه از جهت نفس با یکدیگر متفاوت‌اند؟

در فلسفه ملاصدرا جوهر و عرض دو امر حقیقی‌اند. جوهر در قیاس با شیء دیگر تغییر نمی‌کند و همچنین عرض نیز در ذات خود این چنین است (همان، ج ۴، ص ۲۸۲). اما اوصاف جوهری و عرضی نسبی هستند. گاهی مفهومی می‌تواند بالعرض بر امر دیگری حمل شود، همان مفهوم نسبت به امر دیگر بالذات حمل می‌گردد. برای مثال مفهوم رنگ در قیاس با جسم عرضی و در قیاس با سفیدی ذاتی آن است. مفهوم سفیدی بر جوهری که به رنگ سفید متصف است، بالعرض حمل می‌گردد، اما همان مفهوم بر ماهیت سفیدی که امری بالعرض است، بالذات حمل می‌شود (رک: همان، ج ۲، ص ۲۴۹). اموری که از نفس سر می‌زند گاهی جوهر و برخی اوقات عرض است و مابالعرض باید به ما بالذات منتهی شود چه عرض لازم باشد و چه عرض مفارق.

امر عرضی لازم باید به ذات شیء منتهی شود. اما در عرض مفارق این گونه نیست که به ذات شیء ختم شود بلکه عوارض مفارق به عوامل خارجی منتهی می‌شوند. در واقع می‌توان گفت عرض مفارق بر اثر دخالت عوامل خارجی و متغیّر عارض شیء می‌شوند، و این گونه عوارض تنها در عالم ماده که در معرض تغییر و دگرگونی است، پیدا می‌شود. عرض مفارق در حقیقت با ذاتی که عارض آن می‌شود رابطه علی ندارد. بنابر این قاعده «کل ما بالعرض لابد أن ینتهی إلی ما بالذات» در اینجا مورد استفاده قرار نمی‌گیرد.

انسان عوارض مختلفی دارد که برخی از آنها به نفس و برخی به جسم او بر می‌گردد. آن عوارضی که به نفس انسان مربوط می‌شود بالذات به نفس و بالعرض به بدن بر می‌گردند و آن عوارضی که بالذات به بدن بر می‌گردند بالعرض به نفس نسبت داده می‌شوند. در واقع تفاوت جنسی زن و مرد هم از عوارض بدن است. بالذات به بدن و بالمجاز و بالعرض به نفس بر می‌گردد.

بر مبنای حرکت جوهری، نفس در ابتدا مرحله ضعیفی از وجود را داراست و پیوسته قوی می‌شود. لازمه اشتداد وجود این است که مراتب ضعیف به نحو اکمل در مراتب بالاتر وجود داشته باشد. پرسش این است که آیا طبق حرکت جوهری، نفس در مراتب عالی، مردانگی و زنانگی را حفظ می‌کند یا نه؟ به عبارت دیگر آیا این حرکت تنها در بدن جاری است یا نفس نیز مشمول حرکت جوهری است؟ آیا از حرکت جوهری و سیر تکاملی ماده و طبیعت که در نهایت به نفس ناطقه می‌انجامد، می‌توان استنباط کرد که مراتب پایین در مراتب عالی نفس حفظ شده است یا نه؟ اگر امر از این قرار باشد، آیا با پذیرش جنسیت در مراتب پایین، باید در مراحل عالی نفس نیز معتقد به جنسیت باشیم؟

وجود انسانی در حکمت صدرایی همانند دیگر موجودات دارای حرکت جوهری است و از نازل‌ترین مرتبه خود تا به فعلیت رسیدن تمام قوا ادامه پیدا می‌کند. صورت‌های انسانی را یکی پس از دیگری می‌گیرد. این تغییرات به گونه‌ای است که صورت جدیدی که دریافت می‌کند به صورت طولی روی صورت پیشین افزوده می‌شود. بدین صورت که صورت حیوانی بر صورت نباتی و صورت انسانی بر صورت حیوانی با حفظ صور پیشین افزوده می‌شود. همان‌گونه که می‌دانیم فعلیت هر شیء به صورت اخیر آن است. از این رو فعلیت انسان نیز به صورت اخیر آن است. ملاصدرا انسان را نه نوع اخیر بلکه نوع متوسط می‌داند (جوادی آملی، رحیق مختوم، ج ۱، ص ۱۹۶).

به عقیده ملاصدرا حرکت جوهری تنها مربوط به بدن نیست بلکه نفس را هم دربر می‌گیرد و در واقع کلیت وجود انسانی را در بر می‌گیرد (برای آگاهی بیشتر رک: ملاصدرا، *اسفار*، ج ۹، ص ۸۵). نفس در ابتدا مرحله ضعیفی از وجود را دارد و در اثر حرکت جوهری قوی می‌شود و از جسمیت به سوی مجرد مثالی و سپس به سمت مجرد عقلی حرکت می‌کند، اگر چه بر مبنای حرکت جوهری، یک موجود نباتی به یک موجود حیوانی و انسانی تبدیل می‌شود، ماده نباتی به ماده حیوانی مبدل می‌شود و صورت نباتی به صورت حیوانی و بعد به صورت نباتی تبدیل می‌شود، بر پایه اشتداد و حرکت جوهری، نوعی از صورت به صورت برتر و ماده به ماده برتر مبدل می‌شود. به عبارت بهتر نفس حقیقتی است که همه حقایق مادون به نحو اندماجی در آن قرار دارد. هنگامی که نفس خود را منکشف و باز می‌کند، تبدیل به بدن و اجزای آن می‌شود (همان، ج ۸، ص ۵۲-۵۱؛ ۷۶-۷۱؛ ۲۲۵-۲۲۴). لذا به نظر می‌رسد بدن زنانه و مردانه هم ریشه در همان گشودگی نفس دارد.

در این مسئله تبدیل و تبدل جوهری و رای مؤلفه‌های زنانگی و مردانگی است. اگر این نقل و انتقال به صورت تجافی می‌بود یا نظیر تبدلات کون و فساد مادی، ما می‌توانستیم بگوییم چون این بدن این چنین ساخته شده و سپس به صورت مجرد درآمده، پس نفس زن و مرد فرق می‌کند. اما این گونه نیست. در اینجا سخن از حرکت زمانی و مکانی نیست، همچنان که سخن از حرکت کمی و کیفی نیست، که بدن زن حرکت کند و به مقام نفس برسد یا بدن مرد حرکت کند و به مقام نفس برسد، به تعبیری «زنانگی و مردانگی» در صیورورت نیست! بلکه آنچه در متن حرکت راه دارد گوهر هستی این شیء است و گوهر هستی نه مذکر است نه مؤنث. متحرک، وجود این شیء است نه ماده او و نه اصناف او و مسائل و اوصاف عوارض او (جوادی آملی، زن

در آینه جمال و جلال، ص ۲۶۴-۲۶۳). بنابراین، نفس حرکت جوهری دارد اما جنسیت در آن باقی نمی ماند؛ یعنی مرحله کامل تری را واجد می شود و فراتر از جنسیت است یعنی نفس به دلیل تجرد، زنانگی و مردانگی ندارد.

### ۳. مبانی انسان شناختی مسئله جنسیت

ملاصدرا بر آن است که وجود متشکل از سلسله ای به هم وابسته از عالی ترین تا دون ترین مراتب است. هر موجودی از سطح خاصی از وجود بهره مند است. ماده به عنوان پایین ترین سطح وجود طبقه بندی می شود که شامل مواد معدنی، نباتات، حیوانات و نهایتاً انسان است که به حسب ظاهر متمایز هستند ولی ذاتاً واحد و به هم پیوسته اند. از این منظر، طبق نظر ملاصدرا، کل عالم از سطح خاصی از وجود برخوردار است. نفس همزمان هم در عالم معقول و هم در عالم محسوس (طبیعت) وجود دارد. نفس موجودی است که در پیدایش و ظهور در نشئه دنیوی و طبیعی، نیازمند زمینه مادی است و سیر تکون نفس در عالم طبیعت از صورت نوعیه حال در جسم آغاز می شود. در واقع نفس به واسطه موجود بودن در سطح بدن و برخورداری از قوه جسمانی به عنوان نیرومندترین قوه، در خلقت ناسوتی اش به عنوان وجود جسمانی وابسته به ماده شناخته می شود. نفس مادامی که همچنان نفس است در مقام فعل وابسته به بدن باقی می ماند. اتکای نفس به بدن مربوط به قوای حسی و جسمانی است و از طریق رابطه و اتحاد خاصی صورت می گیرد. بر طبق مباحث فوق و ماهیت به هم پیوسته رابطه نفس و بدن، می توان نفس را به جنسیت نیز متصف کرد (Afzali & Ghasempour, p16). این ادعا تا چه حد صحت دارد؟ آیا می توان مردانگی و زنانگی را به نفس نسبت داد یا اینکه مردانگی و زنانگی به وجه جسمانی انسان مربوط می شود و نفس هیچ گونه نسبتی با مردانگی و زنانگی ندارد؟ این پرسشی است که در ادامه بدان می پردازیم.

در اینجا ابتدا باید بنیادهای فلسفی رابطه نفس با جنسیت را در دو بخش مادی و صوری جستجو کرد. چون که نفس، کمال بدن است و هویت بدن به نفس است نه به جسم و بدن او. اگر نفس انسانی حقیقتی واحد باشد که فراتر از افق جنس و جنسیت است، پس نه مذکر است و نه مؤنث بلکه مجرد است و شامل زن و مرد، هر دو می شود و آنچه فارق بین زن و مرد است، مسائل مربوط به بدن است نه نفس. اما اگر حدود نفس را جسمانی بدانیم آیا باز هم می توان به

چنین نظریه‌ای معتقد بود؟ در واقع در اینجا ما سعی می‌کنیم به این پرسش پاسخ دهیم که آیا زن و مرد علاوه بر جسم، در نفس نیز تفاوت دارند؟ یعنی، آیا نفس مردانه و نفس زنانه وجود دارد؟ بحث ماده و صورت از جمله مباحث فلسفی‌ای است که در تبیین جنسیت و نسبت آن با انسان تأثیرگذار است. در حقیقت می‌توان گفت زنانگی و مردانگی به ماده بر می‌گردد نه به صورت. چون شیئیت هر شیء به صورت اخیر آن است. مذکر و مؤنث بودن از شئون ماده‌شیء است نه صورت آن. در واقع ماده‌اصنافی دارد که برخی از آن اصناف مذکر و برخی مؤنث است و شاهد اینکه مرد و زن بودن به ماده بر می‌گردد نه به صورت، این است که این دو صنف اختصاص به انسان نداشته بلکه در حیوان و نبات هم وجود دارد. در نتیجه هر چیزی که مراتب پایین‌تر از انسان هم آن را دارا می‌باشد، به صورت و حقیقت انسان بر نمی‌گردد. مذکر و مؤنث بودن هم به مرتبه نبات بر می‌گردد و تفاوت‌های ظاهری میان زن و مرد و حتی تفاوت‌های باطنی، تا زمانی که به حوزه ذات و ذاتیات راه نیابد، تأثیری در حقیقت انسانی ندارند. در حقیقت جنسیت به حیثیت مادی طبایع بر می‌گردد و صورت که تمام حقیقت یک نوع به آن وابسته است، از زنانگی و مردانگی مبرا است.

جنسیت و تمایزات تکوینی زنانگی و مردانگی در حقیقت مربوط به مرتبه نباتی است و زنانگی و مردانگی از همین مقطع شکل می‌گیرد. کمال نباتی در حد نمو، تغذیه، تولید مثل و حفظ حیات و بقای نوع است (ملاصدرا، *اسفار*، ج ۸، ص ۸۰-۷۸). حیات نباتی سه ویژگی دارد: قوه غاذیه، قوه مولده و قوه نامیه. قوه مولده وظیفه بقای نوع را به عهده دارد در واقع زنانگی و مردانگی مربوط به این قوه است.

در حکمت سینوی انسان به جهت جنسیت و حیوانیتش مستعد پذیرش زنانگی و مردانگی می‌شود، نه به جهت نفس ناطقه. ابن سینا نیز درباره رابطه جنسیت با ماهیت انسانی معتقد است که انوثن و ذکورتن خارج از فصل انسانی و در زمره احوال و عوارض عامی است که به نوع عارض می‌شوند (ابن سینا، *الشفاء*، ص ۲۲۵-۲۲۲). نتیجه اشتراک زن و مرد در ماهیت انسانی (جنس و فصل) این است که هر آنچه برای انسان بدون در نظر گرفتن ویژگی جنسیت ثابت شود، به هر دو صنف زن و مرد مربوط می‌شود.

در واقع ابن سینا معتقد است اگر حیوانی خنثی یا فاقد زنانگی و مردانگی فرض شود به حیوانیتش هیچ لطمه‌ای وارد نمی‌شود. پس، حتی آنجا که زنانگی و مردانگی مساوی با حیوان باشد و به واسطه امری اعم نباشد، دلیل فصل بودن آن نخواهد بود. گرچه لازم و مساوی



مختص به این جنس هم باشد، و موجب تقسیم این جنس هم بشود. چنانکه مذکر بودن و مؤنث بودن اختصاص به حیوان دارد ولی به هیچ وجه جزء فصول آن به شمار نمی آید. اینها در صورتی فصول بودند که به خاطر صورت و حقیقت حیوانیت عارض حیوان می شدند. تا بتوان گفت ماهیت حیوان به واسطه این دو صفت به دو ماهیت نوعی منقسم می گردد، نه اینکه عروض آنها به واسطه امری باشد که عارض حیوان شده است. یعنی آن ماده ای که این حیوان خاص از آن پدید می آید نخست حالتی داشت که هر دو قسم نر و ماده را می پذیرفت و فصل مقوم آن مانع اتصاف به هیچ یک از آنها نبود، ولی یک امری خارج از ذات و ماهیت آن یعنی حرارت یا برودت بر آن غالب شد و این امر عارضی تنها با یکی از آن دو قسم سازگار بود از این رو متصف به زنانگی و مردانگی شد، پس این دو صفت (زنانگی و مردانگی) از فصول آن نیستند بلکه از عوارض لازمه آن به شمار می روند، و اتصاف به زنانگی و مردانگی مانع از آن نمی شود که صورت نوعیه ای در آن پدید آید و موجب تنوع آن گردد. و مثلاً دو فصل عارض آن شود که همین موجب تنوع به دو نوع دیگر گردد. در حالی که اگر صفت یاد شده فصل می بود، خودش مقوم ماهیت می گردید و ماهیت به واسطه آن تمام می شد و دیگر تبدیل به نوع دیگری نمی شد. پس، معلوم می شود آن دو طرف قسمت (زنانگی و مردانگی) فصل نیستند بلکه از عوارض می باشند (مصباح یزدی، ج ۳، ص ۵۱۹).

با توجه به آنچه گفت شد می توان چنین نتیجه گرفت که حقیقت انسان به صورت عقلی و انسانی اوست، صورت جمادی، نباتی و حیوانی علل اعدادی پدید آمدن صورت انسانی هستند. همان گونه که این صورتها دخالتی در حقیقت آدمی ندارند، لوازم مربوط به آنها نیز در حقیقت انسان تأثیری نخواهند داشت. به تعبیر بهتر، انسان در مرتبه نباتی، جنسیتی است ولی نفس، موجودیتی فراجنسیتی است، البته اگر اصالت را به بدن و طبیعت بدهیم می توان یکی را بر دیگری امتیاز داد.

در فرض و حالتی دیگر اگر بگوییم که زنانگی و مردانگی به صورت بر می گردد، باید برای حیوان یا انسان کمال محسوب شود، در حالی که چنین نبوده و هرگز در بخش کمالات حیوانی و انسانی، سخن از زنانگی و مردانگی نیست. گرچه بر مبنای حکمت صدرایی و حرکت جوهری، موجود نباتی به موجودی حیوانی و انسانی مبدل می شود، ماده نباتی به ماده حیوانی و انسانی مبدل می شود و صورت نباتی به صورت حیوانی و همچنین تا مراتب بالاتر. بنابراین، اولاً ویژگی زنانگی و مردانگی در صورت نیست، بلکه در ماده است و ثانیاً بر پایه اشتداد و حرکت



جوهری، نوعی از صورت به صورت برتر تبدیل می‌شود و ماده به ماده برتر. پس نفس انسانی بر حسب ذات خود حقیقتی عقلانی و مجرد است؛ اما در مقام فعل مادی است و کارش تدبیر بدن. ویژگی زنانگی و مردانگی دو وصف بدنمند نفس هستند و در واقع در ارتباط با ابعاد مادی و جنسی آن مطرح می‌شوند.

### ۳.۱. زنانگی و مردانگی و نظریه جسمانیت حدوث نفس

ملاصدرا به عنوان فیلسوفی مسلمان قائل به حرکت جوهری نفس به سوی تجرد است. به عقیده ملاصدرا هنگامی که سیر نزول به پایین‌ترین مرتبه یعنی هیولا رسید، عنایت الهی بر این تعلق گرفت که مرکبات نوعی گوناگونی را ایجاد کند. به این ترتیب که پس از آنکه به تدریج مزاج معادن اعتدال بیشتری یافت صورت‌های کمالی نباتی، حیوانی و انسانی از واهب الصور بدان بخشیده می‌شود (ملاصدرا، *الشواهد الربوبیه*، ص ۲۹۲). به عقیده ملاصدرا نفس انسان به هنگام حدوثش صورتی مادی است و در ماده پدید می‌آید. وی بدن را علت مادی نفس معرفی می‌کند «ان البدن عله مادیه للنفس بما هی لها وجود نفسانی» (ملاصدرا، *اسفار*، ج ۸، ۳۸۳). در واقع از نظر ملاصدرا بدن زمینه و بستر حدوث نفس در آغاز خلقت و پیدایش خود است. مطابق اصل حرکت جوهری، نفس محصول حرکت جوهری صورت نوعیه بدن است. نفس موجودی است که در پیدایش و ظهور در نشئه دنیوی و طبیعی، نیازمند زمینه مادی، اما در بقای و دوام مستقل از ماده و شرایط مادی است. این نظر، که خاص ملاصدراست، ما را به صحبت درباره جنسیت نفس ترغیب می‌کند. در درون مکتب فلسفی ملاصدرا و با نظر به اصل حدوث جسمانی و بقای روحانی نفس می‌توانیم به بحث حول موضوع جنسیت نفس پردازیم. مطابق قاعده جسمانیت حدوث نفس انسان در بدو پیدایش جسمانی است و به تدریج و با رشد جنین، تبدیل به نفس نباتی و بعد نفس حیوانی و سپس به نفس انسانی می‌شود. نفس انسان وحدت جمعی دارد با همه قوای ادراکی، محرکه و طبیعی‌اش. به عبارت دیگر، نفس در هنگام احساس تنزل پیدا کرده، و خودش چشم و گوش و غیره می‌شود. نفوس انسانی در ابتدا صورت نوعیه واحدی دارند که همان انسانیت است. سپس با خروج از قوه به فعل و حرکت تدریجی به انواع مختلفی مانند ملائک، شیطان یا سبع و غیره تبدیل می‌شود (همان، ص ۵ و بعد؛ ۳۲۵ و بعد؛ *اسرار الآیات*، ص ۱۳۷).

اکنون ممکن است این پرسش به ذهن متبادر شود که بر اساس نظریه جسمانیت حدوث نفس، اتحاد وجودی نفس و بدن و اینکه نفس از دل ماده برمی خیزد آیا نفس مرد کامل تر از زن نمی شود؟ به عبارت دیگر بر اساس این انگاره صدرایی نفس انسان وجودش از جسم مستقل نیست، بلکه نفس با دگرگونی در جوهر و اشتداد در آن از مراتب پایین هستی تا بالاترین درجات سیر می کند. پس بین هر جسم و نفسی که از دل آن جسم برمی خیزد باید تناسب باشد و در نتیجه تفاوت ماده، نفس هم متفاوت خواهد بود. روشن است که این اشکال در فرض روحانیت حدوث نفس پیش نمی آید. در واقع حکمای مشاء معتقدند که نفس یک موجود مجرد است و بدن و آنچه متعلق به بدن است، آشیانه ای است که نفس در آن قرار می گیرد (ابن سینا، رساله نفس، ص ۵۲). می توان گفت نفس انسانی مجرد است و از عالم بالا افزوده می شود و خصوصیات مادی را نمی پذیرد. پس آنچه در دایره جنسیت قرار می گیرد بدن و احکام آن است نه نفس مجرد.

در پاسخ به پرسش مطرح شده می توان گفت هر چند جسم مبدأ حدوث نفس است ولی نفس در سیر تکاملی به جایی می رسد که تعلق خود را به ماده و آثار ماده از دست می دهد. بنابراین دیدگاه ملاصدرا ماده اولی قوه محض و بسیطترین جوهر است و در مسیر حرکت خود به تناسب استعداد و ظرفیتش، صور مختلفی به خود می گیرد. ابتدا با پذیرفتن صورت جسمیه، در جهات سه گانه امتداد پیدا می کند. صورت جسمیه، ماده ثانیه می شود برای پذیرفتن صورت معدنی. صورت معدنی در حکم ماده ای می شود که صورت نباتی را می پذیرد. در نتیجه عملکرد قوه مولده جنسیت شکل می گیرد. صورت نباتی به نوبه خود ماده می شود برای صورت حیوانی که احساس و حرکت از ویژگی های آن است. صورت حیوانی نیز با داشتن استعداد به صورت انسانی که ویژگی آن تجرد عقلی و ادراک حقایق کلی است، تبدیل می شود (ملاصدرا، اسفار، ج ۸، ص ۵۳-۵۲؛ ج ۴، ص ۲۷۴-۲۷۵). همان طور که ملاحظه می شود ملاصدرا تفاوت های جنسی را به بعد مادی آدمیان باز می گرداند نه بعد مجرد.

در واقع همان طور که گفتیم با توجه به معیار فلسفی جسمانی بودن حدوث و روحانی بودن بقا، مجال وجود دارد که درباره موضوعات مربوط به جنسیت در درون نظام فلسفی ملاصدرا بحث کنیم اما هنوز هم میان متفکران آراء متفاوتی وجود دارد. مثلاً مطابق نظر مصباح یزدی نمی توان به سهولت ادعا کرد که مسائل مربوط به مردانگی و زنانگی نفس به خاطر تجرد نفس ضرورتی ندارند. اگر مردانگی و زنانگی نفس به احساسات و عواطف قوی تر در یکی از جنس ها (زن)

منجر شده است، چرا ما نباید این ویژگی‌ها را در مرحله تجرد مورد بحث و مطالعه قرار دهیم؟ (Afzali & Ghasempour, p.16). هر چند هیچگاه ملاصدرا و فلاسفه پیش از او به وضوح در مورد جنسیت‌پذیری نفس و مسائل مربوط به زنانگی و مردانگی سخن نگفته‌اند اما ما می‌توانیم به دنبال نشانه‌های جنسیتی مغفول مانده در بین نظریات و مکاتب فلسفه اسلامی باشیم.

### ۲.۳. جایگاه جنسیت در فاعلیت نفس

مطابق مبانی حکمت صدرایی، نفس انسانی فاعل و علت همه افعال است و حتی افعال نباتی را هم نفس انسانی انجام می‌دهد. از سوی دیگر، بنابر اصل سنخیت علت و معلول، از علت معین فقط معلول معین صادر می‌شود و معلول معین فقط از علت معین صادر می‌شود و اگر ما در اعمال، رفتارها و بینش زنان و مردان تفاوت‌هایی را مشاهده می‌کنیم، می‌توانیم منشأ این تفاوت‌ها را نفس آنها بدانیم، چرا که نفس انسانی فاعل همه این افعال است. بر این اساس، آیا ما می‌توانیم نتیجه بگیریم که در فلسفه ملاصدرا زن و مرد علاوه بر جسم از جهت نفس با یکدیگر متفاوت‌اند؟

در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت که ذات واحد به حسب شرایط مختلف، تدبیر واحدی ندارد. نفس عاقله انسانی ماده مردانگی را به گونه‌ای متفاوت با ماده زنانگی تدبیر می‌کند. این تدبیر امری عینی و واقعی است و تنوع رفتارهای نفس ناطقه به لحاظ مردانگی و زنانگی به قلمرو افعال بر می‌گردد نه ذات. ملاصدرا معتقد است که نفس انسانی همه چیزهایی را که در بدن و سایر قوایش متفرق است، به نحو مجتمع دارد. اختلاف شکل اعضاء و تفاوت ویژگی‌ها، سایه‌های اختلاف قوای ادراکی و فعاله نفس‌اند. در حقیقت تمام قوا با نفس، یگانه و متحدند و نفس در واقع همه قواست و در عالم واقع تفاوت و تغیری میان آنها برقرار نیست. به عبارت دیگر قوای نفس در یک سلسله قرار داشته و از قوه غاذیه آغاز و به عقل مستفاد ختم می‌شوند. اگر چه هر یک از این قوا قابل تجزیه از قوای دیگرند، اما در برابر نفس فقط یک قوه محسوب می‌شوند و نفس با بساطت ذاتی خود، همه آنها را یکجا در بر گرفته و در عین وحدت هویت خود، کل قواست: «و أما الذی استقر علیه اعتقادنا فهو أن النفس کل القوی» (ملاصدرا، سفار، ج ۸، ص ۵۱).

همچنین با اینکه هر یک از قوا از قبیل حواس پنج‌گانه و قوای نفس نباتی یا حیوانی وظیفه‌ای مشخص دارند، اما همگی آن فعالیت‌ها، افعال نفس می‌باشند و نفس فاعل حقیقی آنهاست. نفس وقتی خود را تنزل می‌دهد، تبدیل به قوا، بدن و اجزای آن می‌شود (همان، ج ۶، ص ۳۷۵).

نفس انسانی با شئون متفاوت و متکثری مواجه است که نسبت به هم تقدم و تأخر دارند (همان، ج ۸، ص ۵۱). از این رو به لحاظ هر شأن از شئون خود عوارضی متناسب با آن را خواهد داشت. در این صورت استناد همه عوارض به نفس که از مراحل مختلف انتزاع می‌شود، حقیقی است، هر چند استناد این حکم به یک مرتبه نفس با مرتبه دیگر بالعرض است. میان فاعل و فعل گونه‌ای از وحدت حاکم است و در مورد نفس انسانی نیز همین وحدت وجود دارد، اما باید توجه داشت تفاوت‌هایی که در اعمال زن و مرد مشاهده می‌شود درست است که به نفس انسانی بر می‌گردد اما نفس در مقام فعل نه در مقام ذات. در واقع مسئله جنسیت در ذات انسان دخالت ندارد، انسان بحسب ذات خود نه مرد است نه زن بلکه تنها به لحاظ شأن و کار خود به زنانگی و مردانگی متصف می‌شود.

با توجه به اینکه در هر حالت نمی‌توان منکر تفاوت بین زن و مرد شد اینک پرسش این است که آیا تفاوت‌های بین زن و مرد ذاتی و نوع سازند یا این تفاوت‌ها عرضی خواهند بود؟

### ۳.۳. ذاتی یا عرضی بودن ویژگی جنسیت

بنا به عقیده فلاسفه مشاء انسان نوع حقیقی است و افراد در تحت آن واقع می‌شوند. اما ملاصدرا معتقد است که انسان جنس واحدی است که دارای انواع مختلفی باشند. ملاصدرا انواع انسان‌ها را در دسته‌بندی‌های مختلفی قرار می‌دهد: شیطانی، سعی، ملکی (همو، الشواهد الربوبية، ص ۲۲۳)، انسان بشری و انسان ملکی انسان دنیوی و انسان اخروی (همو، اسرار الآیات، ص ۱۹).

مطابق حکمت صدرایی انسان به وجود اشتدادی تعریف می‌شود حال اگر بگوییم که زن و مرد در شدت و ضعف وجودی اختلاف دارند پس انواع مختلف هستند نه نوع واحد. زمانی می‌توان انسان را نوع واحد دانست که تمام صفات را که یک شخص دارد دیگری هم داشته باشد و تنها در شخص بودن متفاوت باشند در صورتی که اینگونه نیست. در اینجا می‌توان گفت که ملاصدرا انسان را جنس دانسته و زن و مرد را دو نوع از انسان می‌داند چون دارای شدت و ضعف هستند. البته نه تنها زن و مرد دو نوع مختلف می‌شوند بلکه حتی در بین خود زنان و مردان با انواع مختلفی رو به رو هستیم و حتی یک شخص می‌تواند خودش به تنهایی انواع مختلف باشد (برای

آگاهی بیشتر رک: همو، اسفار، ج ۳، ص ۴۳۵-۴۳۳). با این تبیین، تفاوت بین زن و مرد، تفاوتی جنسی می‌شود. حال ممکن است یک زن با یک مرد از نوع واحد باشند، یا انواع مختلف داشته باشند. البته داشتن تفاوت نوعی به معنای انکار وجوه مشترک نیست بلکه ممکن است هر دو در تعقل و غیره مشترک باشند.

در اینجا صحبت از برتری و شدت وجودی مرد نسبت به زن یا حتی بالعکس در میان نیست بلکه صحبت از انواع انسان است چه بسا مرتبه وجودی زنان و مردانی که از حیوانات پست‌تر باشند و در مرتبه نوعی حیوان باقی بمانند، در واقع مرتبه وجودی هر انسانی را درجه علم و ادراک او مشخص می‌کند.

همچنین وجود انسانی بر پایه حرکت جوهری و اتحاد عاقل و معقول با علم و عمل، اشتداد وجودی یافته و انحاء و درجاتی از وجود را طی می‌کند و بنابر آنکه در ماهیت تشکیک راه ندارد وجود متحول انسانی، در هر آنی از حرکت، ماهیتی را از دست داده و ماهیت جدیدی کسب می‌کند و به تصریح ملاصدرا بر پایه حرکت جوهری در هر آن بحسب تحلیل عقلی، انواع متخالف بالقوه از وجود سیال انتزاع می‌شود (همان، ج ۳، ص ۹۵). باید توجه داشت مسئله کثرت نوعی انسان‌ها منافاتی با وحدت انسان‌ها ندارد. به این بیان که بر مبنای رهیافت وجودی، وجود ذوات اشیا را تأمین می‌کند و دقیقاً به همین دلیل ذوات اشیا از جمله انسان در عین تفاوت ماهوی از گونه‌ای وحدت بهره‌مند است. در صورتی که جنسیت ویژگی ذات انسان محسوب شود، دارای اعتبار مطلق شده و در همه حوزه‌های حیات انسانی نقش مؤثری خواهد داشت، اما اگر جنسیت عنصر تعیین کننده‌ای در ذات انسان نباشد، بحث از تفاوت‌های جنسیتی، در عرصه‌هایی که به حقیقت انسانی اختصاص دارد بجا نخواهد بود.

#### ۴. مبانی معرفت شناختی مسئله جنسیت

در حوزه معرفت تفاوت یا عدم تفاوت قوا و ابزارهای ادراکی زن و مرد مورد توجه و تأمل اندیشمندان عرصه‌های مختلف قرار گرفته است. مهم‌ترین ویژگی و تفاوتی که بر سر آن نزاع است، تفاوت‌های زن و مرد در ادراک و قدرت تعقل است و البته این ادعای رایج که عقل، مردانه است، ناگزیر این فکر را به ذهن متبادر می‌کند که هر آنچه برای مرد معقول است، ممکن است برای زن معقول نباشد و بالعکس.

از دیدگاه ملاصدرا ابزار کسب معرفت حس، خیال، وهم، وحی و کشف و شهود هستند. هر یک از این منابع در واقع با سطحی از واقعیت، مواجه است و معرفتی متناسب با همان سطح را پدید می‌آورد. معرفت‌های حسی، خیالی و وهمی به لحاظ زمانی مقدم بر سایر مراتب معرفت هستند اما تا زمانی که دانش‌های حسی، خیالی و وهمی با عقل همراه نشوند معرفت حقیقی بدست نمی‌آید (ملاصدرا، *اسفار*، ج ۸، ص ۲۲۰-۲۱۱؛ ج ۹، ص ۳۳۰؛ ج ۱، ص ۲۲-۲۰؛ ج ۶، ص ۳۵۴).

بر مبنای حکمت صدرایی قوای حسی و خیالی با هر تبیین طبیعی و فیزیکی که داشته باشند، هیچ‌یک مدرک صور علمی نیستند و تنها ابزار و علت مُعد برای ادراک و مشاهده نفس هستند. ملاصدرا بر آن است که قوا ادراک حسی آلات و ابزاری هستند که نفس به وسیله آنها صور مثالی را در مثال اصغر از خود صادر کرده و در همان موطن به شناخت آنها نایل می‌شود و بر این اساس نیز نفس محل صور مثالی نیست بلکه مصدر آنهاست و صور هم به نفس قیام صدوری دارند (جوادی آملی، *رحیق مختوم*، ج ۴، ۲۰۶).

از سوی دیگر به عقیده ملاصدرا معرفت امور جسمانی و محسوس آمیخته به فقر و نیاز و محتاج به علل و اسباب خاص خود است، در حالی که نفس در معرفت حقایق عقلی به غیر خود نیازی نداشته و بی‌واسطه به درک آنها نایل می‌شود. نفس برای درک امور جسمانی به جسم و قوای جسمانی نیازمند است که واسطه ادراک محسوسات هستند؛ اما پس از آن که نفس از مرتبه حس به مرتبه عقل ارتقا یابد و عقل بالفعل گردد، از حواس و جسد و امور جسمانی بی‌نیاز می‌شود و مستقیماً به ادراک حقایق عقلی می‌پردازد (ملاصدرا، *اسفار*، ج ۲، ص ۸۱-۸۰؛ جوادی آملی، *رحیق مختوم*، ج ۶، ص ۴۱۳). ملاصدرا به این مطلب تصریح می‌کند که نیل به معرفت عقلی از رهگذر ابزار و آلات حسی است و نفس پس از ادراک حسی و سپس خیالی، به مرحله ادراکات عقلی نایل می‌شود. به نظر وی ادراک معقولات توسط نفس با ارتقای وجودی و انتقال از مرتبه محسوس به مرتبه متخیل و از آن به مرتبه معقول محقق می‌شود (ملاصدرا، *اسفار*، ج ۸، ص ۲۰۴).

بر این اساس حواس تنها گزارش اوضاع محیط و شرایط را به نفس بر عهده دارند و کار اصلی در ادراک بر عهده عقل است. بدون تردید انسان در ابتدای کسب معرفت به حواس ظاهری و بدن نیازمند است. رسیدن به معارف برای انسان بدون وساطت بدن و حواس حاصل نمی‌شود (همو، ج ۹، ص ۱۲۶). اما نکته مهم این است که جسم و امور جسمانی که در ابتدای حرکت،

مددکار نفس انسانی برای کسب معرفت بودند، پس از رسیدن به مراتب بالای معرفت و رسیدن به مقصد چیزی به جز مانع و شاغل نخواهند بود، همچون تور برای صید ماهی و مرکب برای طی مسیر (همان‌جا). ملاصدرا جسم، محیط، حواس و ابزارآلات و غیره را تنها معداً ادراکات عقلی می‌داند. آغاز معرفت از نظر ملاصدرا از حواس و امور جسمانی شروع می‌شود و این نیازمندی تنها در آغاز راه است اما جسم و امور جسمانی هنگام رسیدن به مقصد نقش اساسی ندارند.

بنابراین می‌توان گفت در معرفت‌شناسی ملاصدرا معرفت‌انسانی در مراحل نخستین بر پایه ادراک حسی شکل می‌گیرد و یک سری زمینه‌ها از جمله علل و شرایط محیطی و اجتماعی در این معرفت نقش مهمی دارند اما به مرور و با افزایش آگاهی‌های انسان و با به فعلیت رسیدن تمام قوای انسان و با استفاده از ادراکات عقلانی می‌توان به معرفت حقیقی که بی‌نیاز از این امور است، دست پیدا کرد. در واقع مسئله تعقل از جمله مهم‌ترین مسائل چالش‌برانگیز در موضوع تفاوت‌های زنان و مردان است. به طوری که اگر کسی بخواهد مردان را بر زنان برتری بدهد؛ آنان را عاقل و توانمند در درک علوم و معارف می‌داند و به ضعف زنان در این مورد اشاره می‌کند. در حقیقت اهمیت عقل و وضعیت عملکرد آن در انسان نقطه چالش‌برانگیز در مباحث مربوط به تفاوت‌های زنان و مردان است. بنابراین پرداختن به آن به عنوان بنیان و پایه اثبات یا رد نظریات موجود در مورد زن به حساب می‌آید. همچنین عقل انسان به عنوان وجه تمایز وی از حیوانات، اصلی‌ترین عامل شکل دهنده تمدن بشری بوده است و محرومیت از عقل به منزله محرومیت از حضور در فرآیند تمدن بشری تلقی می‌شود.

در مورد رابطه جنسیت و عقلانیت، ما باید به این نکته توجه کنیم که بین داشتن قوه عاقله و مرتبه تعقل به معنای به فعلیت رساندن این قوه نباید خلط کرد. ملاصدرا تصریح می‌کند که قدرت تمیز و رسیدن به مرتبه تعقل به صورت اکتسابی به دست می‌آید در تقسیم‌بندی عقل و طی مراتب تعقل از مرحله عقل هیولانی تا عقل مستفاد این امر به خوبی نشان داده شده است (همو، ج ۳، ص ۳۶۸ و ص ۴۲۱-۴۱۹). این نشان می‌دهد که اگر ضعفی از این نظر در فردی دیده شود، به خاطر تفاوت ذاتی و زنانگی و مردانگی نیست بلکه نتیجه غلبه شرایط است. این سخن حاکی از آن است که همه آدمیان با قطع نظر از جنسیت، نژاد و قومیت‌ها دارای توان عقلانی برابر هستند و اگر عقل را به صورت صحیح به کار برند، و استعدادهای آنها در مسیر درست حرکت کند مصون از خطا خواهند بود و به معرفت یقینی دست خواهند یافت.



ملاصدرا معتقد است قوه عقلانی بنیادی‌ترین ویژگی است که در انسان قرار دارد. در واقع تعقل خصوصیت ویژه حیات انسان است، انسان در مسیر تحولات مادی، هنگامی پدید می‌آید که توان تعقل و اندیشه شکل می‌گیرد. درک عقلانی، نشانه حضور ساحتی جدید از هستی در افق عالم طبیعت است. مراد از عقل، قوه مدرکه نفسانی است که در وجود انسان، سرچشمه تمام چیزی است که می‌تواند در نظام فلسفی ملاصدرا، انسان را به واقعیت برساند. این قوه خاستگاه حکمت و فرزادگی است و انسان را به جایی می‌رساند که عالمی عقلی، مشابه عالم عینی گردد (همو، ج ۱، ص ۲۰).

ملاصدرا، بعد نظری عقل را مهم‌ترین و با ارزش‌ترین استعداد در وجود انسان دانسته و حقیقت انسانیت را بر آن مبتنی ساخته است. وی عقل عملی را خادم عقل نظری می‌داند و معتقد است رأی کلی از سوی عقل نظری و رأی جزئی از سوی عقل عملی صادر می‌شود. در واقع، انسان به واسطه آن، حقایق عقلانی را شهود کرده و جهان خود را می‌سازد (ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۲۰۰-۱۹۹؛ جوادی آملی، ریحی مختوم، ج ۱، ص ۱۲۲).

به نظر می‌رسد ملاصدرا در هیچ کدام از مراتب عقل نظری بین زن و مرد تفاوتی قائل نشده است. اگر زن و مرد و بلکه همه بشریت عاقلانه بیندیشند و به شرطی که پای قوای دیگر مثل خیال و وهم در آن حکم به میان نیاید، به نتایج واحد خواهند رسید. در حقیقت زنان و مردان می‌توانند از ادراک واحد و یگانه‌ای برخوردار باشند مثلاً همه بر این امر وفاق دارند که اجتماع و ارتفاع نقیضین محال است یا کل بزرگ‌تر از جز است. البته قبول درک عقلانی برای انسان، بدین معنا نیست که همه افراد انسان به صورت بالفعل از آن برخوردار هستند و انسان چه مرد و چه زن در رسیدن به امور عقلانی هرگز گرفتار خطا نمی‌شود. بلکه انسان دارای ادراکات وهمی و خیالی هم هست که گاهی بر ادراکات عقلی سلطه می‌افکنند و بعد عقلانی اسیر مراتب پایین‌تر می‌شود. پذیرش دریافت‌های عقلانی مشترک بین زن و مرد، امکان گفت و گو و ادراک مشترک بین انسان‌ها را فراهم می‌کند. حقایق عقلی ضرورت و کلیت و دوام دارند، و عقل هر جا که باشد حکم یکسانی دارد و هر کجا که عقل باشد لوازم خودش را با خود دارد. تساوی زن و مرد در بهره‌مندی از قوای ادراکی نشان می‌دهد هم زن وهم مرد می‌توانند معرفت تام را کسب کنند و به واسطه این قوا به نحو امکان استعدادی به معرفت تام نائل شوند. به این معنی که حداقل هر دو جنس از امکان دریافت معرفت برخوردارند و باید برای فعلیت یافتن این قوه موانع تحقق آن، بررسی و این موانع برداشته شوند. در حقیقت نباید بین وجود قوه تعقل و فعلیت یافتن آن

خلط کرد. قوه تعقل در انسان (شامل زن و مرد) وجود دارد اما گاهی موانعی وجود دارد مثل شرایط اجتماعی نامناسب که مانع به فعلیت رسیدن این قوه در فرد می شود و در نتیجه شخص از دستیابی به معرفت عقلی باز می ماند. بدیهی است این امر به معنی عدم قوه تعقل در شخص نخواهد بود. بحث این است که فرد بتواند با از میان برداشتن موانع قوای خود را در مسیر صحیح آن فعال کرده و به کار گیرد. چرا که امکان به فعلیت رسیدن هر قوه ای، مرهون شرایط مختلف و در بند عوامل و موانع گوناگون است. بنابراین ما نمی توانیم بگوییم زن به لحاظ داشتن قوه عاقله ضعیف تر از مرد است، بلکه این ضعف را می توان با توجه به از قوه به فعلیت رساندن قوای عقلانی دید. چرا که از قوه به فعلیت رساندن استعدادهای انسان و از عقل هیولانی تا رسیدن به مراتب بالای تعقل محتاج شرایط مساعد و فقدان موانع است. اگر موانع برداشته شوند و شرایط کسب معرفت برای زن و مرد به صورت مساوی فراهم شود تفاوتی بین این دو در اصل و اساس ادراکات عقلی به وجود نمی آید.

##### ۵. نظر ملاصدرا درباره خلقت زن

در اینجا لازم است به یکی از شبهاتی که در مورد ملاصدرا مطرح شده پردازیم. ملاصدرا در جلد هفتم/سفر که در بیان عنایت الهی در خلقت زمین و منافع آن است، عنایات حضرت حق را برمی شمرد و می گوید:

و منها تولد الحيوانات المختلفه ... بعضها للأكل ... و بعضها للركوب و الزينه ... و بعضها للحمل ... و بعضها للتجمل و الراحة ... و بعضها للنكاح ... و بعضها للملابس و البيت و الاثاث (ملاصدرا، سفر، ج ۷، ص ۱۳۷-۱۳۶).

آنچه موجب سوء برداشت از سخنان ملاصدرا شده است این عبارت است: «و بعضها للنكاح»: خداوند برخی از حیوانات را جهت نکاح آفرید. برخی پنداشته اند که مقصود ملاصدرا در سفر این است که زنان حیواناتی هستند که به دلیل انسان ها که تنها شامل مردان می شود خلق شده اند. اما آیا واقعاً ملاصدرا از بیان این عبارت چنین مقصودی داشته؟

در پاسخ به این شبهه می توان گفت که در این گفتار اشاره ای به جنس زن نشده و مردها هم می توانند مشمول «بعضها للنكاح» باشند. ملاصدرا در این کلام تصریح نمی کند که مقصودش از این قسم حیوان، زنان می باشند. واژه نکح به معنای پیمان زناشویی بستن و ازدواج کردن است (آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی- فارسی، ص ۷۱۴). نکاح دو گونه اطلاق می شود گاهی

می‌گویند: نکح المرأة: او را به زنی گرفت. گاه گفته می‌شود: نکحت المرأة: یعنی شوی کرد و در باب افعالی که متعدی است نیز این دو اطلاق در مورد زن و مرد به کار رفته است مانند: انکحه المرأة: شوهر داد زن را و انکح الرجل: زن داد او را.

در واقع نکاح به معنی آمیزش جنسی است، معنی واژه نکاح فقط آمیزش مرد با زن نیست. زن هم با مرد نکاح می‌کند. این میل غریزی که در انسان وجود دارد، امری مشترک با سایر حیوانات است و یکسان شمردن آن با امور جسمانی انسانی (حیوانیت) هیچ اشکالی ندارد. ظاهراً ملاصدرا می‌خواهد بگوید یکی از نعمات برای مرد و زن این است که جنس مخالف را خداوند برای او قرار داده تا سبب بقای نسل و اطفای شهوت باشد.

در واقع ما در فلسفه ملاصدرا عبارت دیگری دال بر حیوان بودن زن نیافتیم. نمی‌توان پذیرفت که ملاصدرا و بقیه فلاسفه اسلامی که در مورد انواع حیوان و گیاه سخن بگویند اما در مورد مسئله زن سکوت کنند. نمی‌توان پذیرفت که آنها در مورد افلاک و طبیعات این همه به تفصیل سخن گفته ولی در مورد مسئله حقیقت زن غفلت کرده و چیزی نگفته باشند. بنابراین، آنها در این‌باره سکوت نکرده‌اند، بلکه سخن گفته‌اند، اما نه به صراحت و جداگانه؛ بلکه در قالب بیان حقیقت انسان.

#### نتیجه

جنسیت به طور مستقیم و گسترده در حکمت صدرایی مطرح نشده ولی با جستجو در مبانی ایشان می‌توان به تفسیرهایی دست پیدا کرد. ملاصدرا به حقیقتی یگانه برای انسان قائل است و از این نظر خصوصیت زنانگی و مردانگی مطرح نیست بلکه بحث مراتب وجودی انسان است. وجود انسانی همانند دیگر موجودات دارای حرکت جوهری است و از نازل‌ترین مرتبه خود، تا به فعلیت رسیدن تمام قوا ادامه پیدا می‌کند و به نظر می‌رسد در این تبدیل و تبدل جوهری زنانگی و مردانگی نقشی ندارد. بر پایه تحلیل انسان‌شناختی، جنسیت در هویت و حقیقت انسان سهمی نداشته و این ویژگی و امثال آن، بیرون از حد انسانی است. زنانگی و مردانگی از ویژگی‌های طبیعت و بدن است، چنانکه در نباتات و حیوانات نیز همین‌گونه است. بنابراین، حقیقت انسان را نفس او تشکیل می‌دهد. جسم همانند ابزاری است که این ابزار گاهی مذکر و گاهی مؤنث است. با این تفاسیر مشخص می‌شود بحث از جنسیت به حقیقت انسان مربوط نمی‌شود. انسان‌ها به رغم حقیقت یگانه‌ای که در دار دنیا دارند، اختلافشان بر اساس مراتب وجودی آنهاست و در پی

حرکت تکاملی و آزاد آنها پدید می‌آید. نفس به تناسب قوت و قدرتی که دارد در بخش مادی انسان یعنی در ابعاد نباتی و حیوانی وجود خود و از جمله در ویژگی زنانگی و مردانگی تأثیر می‌گذارد. ملاصدرا تفاوت‌های جنسی را به بُعد مادی آدمی باز می‌گرداند و به نفس در مرتبه فعل نه نفس در مرحله ذات. در بخش ادراکات در مراحل پایین بین دو جنس و حتی بین مردان و زنان تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود اما در قوه عاقله این تفاوت‌ها کمتر جای طرح دارد. اگر انسان‌ها به نحوه عقلانی بیاندیشند به نتایج یکسانی دست می‌یابند.

در مورد بیان ملاصدرا در موضوع خلقت زن می‌توان گفت که وی فقط در مقام تفسیر برخی از آیات قرآن است که می‌گوید یکی از نعمت‌های خداوند آن است که برای هر انسانی زوجی از جنس خودش از موجودات جاندار و متحرک (از حیوانات) خلق نموده است؛ پس یکی از منافع زمین خلقت حیواناتی است که در زواج و نکاح مفید می‌باشند. در عبارت ملاصدرا هیچ صحبتی از زنان به میان نیامده است و به اطلاق خود هم شامل خلقت مردان برای زنان و هم شامل خلقت زنان برای مردان می‌شود.

## منابع

- ابن سینا، بوعلی، الشفاء، قم، منشورات مکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۴.
- \_\_\_\_\_، رساله نفس، تصحیح موسی عمید، چ ۲، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۳۱.
- آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی-فارسی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹.
- باستانی، سوسن، جنسیت، فرهنگ، ارزش‌ها و نگرش‌ها، تهران، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، ۱۳۸۷.
- جوادی آملی، عبدالله، زن در آینه جمال و جلال، چ ۶، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۱.
- \_\_\_\_\_، ریح مختوم، شرح حکمت متعالیه صدرالدین شیرازی، قم، اسراء، ۱۳۷۵.
- مصباح یزدی، محمدتقی، شرح الهیات شفاء، تحقیق و نگارش عبدالجواد ابراهیمی فر، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۷.
- ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ۹ جلد، چ ۲، قم، مکتبه المصطفوی، ۱۳۶۸.
- \_\_\_\_\_، الشواهد الربوبیة، حواشی ملاحادی سبزواری، تعلیق و تصحیح و مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، چ ۲، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰.

\_\_\_\_\_، اسرار الآیات، ترجمه محمد خواجهوی، چ ۲، تهران، انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۶۰.

Afzali, Ali, Fatemeh Ghasempour, "Gendering the Human's Soul in Islamic Philosophy: An Analytical Reading on Mulla Sadra". *International Journal of Women's Research*, Vol. 3, No. 1, 2014, pp 1-17.

